

اوروند من در آن روز برای مہمی با جمعی از طلاب بیخدا در قہ در بغداد کمنہ اسرا را میبردند و آن سید را کہ تلمیذ استاد بود و مدرس شدہ بود و خواہش حضور استاد در مجلس درس مے نمود باز بخیر در گردن و بازویستہ و سر برہنہ از بغداد کمنہ میگزینید کہ بہ بغداد تازہ بیزند و در مورد سیاست و قتل در آید پس کن سید مدرس یکے از طلاب را شناختہ گفت خدمت استاد حضرت دار کہ اگر من بد کردہ ام شناس خود اغماض فرمودہ مرا از قتل نجات دہیدا ستا و علیہ الرحمہ بلا فاصلہ بہ تجار بغداد نوشت کہ تخواہ مایہ بگذارید و سید را بخیرید من ہم آن تخواہ را بشمار دہمے کنم پس تجار نیز د پادشاہ فرستند و استاد ہم رفقہ بیادشاہ نوشت کہ سید را بمن بفروشید پادشاہ در جواب استاد و نصیحتہ کرد کہ سید را بشما بخیشم و از قتل او در گزشتہم و لیکن لامحالہ یا اورا باسلامبول بفروستم کہ خوانکار اورا دیدہ و لیکن من متعہدم کہ اورا سیاست نکند پس اورا باسلامبول فرستادند و پادشاہ توسط کرد خوانکار از قتل او در گزشتہ و اورا مرضی کردہ مقصود آنکہ این از الطاف آسمیہ و کرامت آنجناب بود کہ نہایت ہتک حرمت او نمود خدہ اند عالم بلا فاصلہ اورا در معرض قتل در آورد و محتاج با ستاد شد استاد اورا نجات داد۔

در غرایب حکایات و روایات مسمومہ از استاد

و از جملہ حکایات غریبہ مسمومہ از استاد اینکہ روزی در خدمت آن بزرگوار از بیان کہ بار در نشرش استفادہ نمودیم و سخن از بزرگی ماہی در آمد استاد جشی اللہ تریبہ نوزا فرمود کہ حضرت آفریدگار در توریست بحضرت کلیم خطاب فرمودہ کہ کن در دریا یک ماہی خلق کردہ ام و ہر روز سہ ماہی خدایے آن قرار دادہ ام کہ درازی ہر یک از آن سہ ماہی سہ ماہی راہ است از آن پس استاد فرمود کہ حضرت سلیمان علی نبینا و آلہ و علیہ السلام من الملک المنان چون با عساکر ظفر ماخر و جنود نامعد و دکنار دریا کے محیط بہ بسیط زمین ست رسید کسی از لشکر این خواست کہ تواند از طرف و منہما کے آن دریا اطلاع یابد و خبری رساند پس مرغ کوچکی آمد کہ ہر روز یکدانہ گندم خدایے او بود و ہر روز یکسال راہ طیران مے نمود پس سہ دانہ گندم ہمراہ او نمودند و او را روانہ ساختند روز اول آن مرغ فلک آشیان در طیران آمد وقت شام تلے دریا آن دریا کے بی پایان پدیدار و عیان گردید آن مرغ در بالای آن تل مکان و یک دانہ گندم را خورده چون شام تمام و صبح صادق نمایان شد آن مرغ پر واز و بساز و باز مسافرت و مسازگشت آن روز را نیز تا بانجام طعی مسافت نمود روز سوم آن مرغ باز پرواز آمد و آن روز را ہم مقدار یک سال مسافت طعی نمود کہ مین البدو الے اتمام مسافت سہ سالہ راہ طعی شد پس باز تلے بنظر در آورد و بر بالائے او آتش را اقامہ نمود و دانہ سوم آن گندم را خورده آن شب را مانند تار و زبروز و خورشید رخشدہ ظہور نمود آن مرغ در حیرت افتاد کہ ہنوز مسافت آن دریا بانجام نہ پذیرفت و قوت لایوت فوت شد اکنون نہ قدرت بر رفتن ست و نہ کنت بر رجعت بناگاہ ماہی سراز آب بر آورد و بقدرت پروردگار با آن مرغ بکاملہ آمد کہ سبب حیرت تو صیت مرغ کیفیت آن مقام راہ البدو الے اتمام تمام بیان کردہ ماہی گفت کہ این سہ روز کہ سہ سال راہ طعی کردی آن تل اول کہ در روز

استاد این خاکسار شہرہ بہر دیار و حید امصار و اعصار و در علم فقہ و اصول رجال نامور و زکار و در تدریس کوی سبق از بقا
و مضمار مدرسین عالی مقدار بوده علم تدقیق و منہج تحقیق و طووف قہا بہت کوشش برای متوسط و مستفید و مفید مفید
ہر یک بفرخو را حوال از درس او بہر مند میبودند و در عقبہ علیہ عالیہ چینہ مسکن و در مسجد مدرسہ سردار کہ مشعل سخن
مبارک جناب حضرت سید الشہداء است تدریس میفرمود۔

در تلامذہ سید استاد از معارف و مسلمین

و در مجلس درس از ہفتصد تا ہشتصد تا ہزار نفر از طلاب و محصلین و فقہا و مجتہدین و مستنبطین می نشستند از جملہ ایشان
آقا شیخ زین العابدین بار فروشی و آقا سید حسین ترک و آقا سید اسد اللہ نخل حجتہ الاسلام و آقا شیخ مہدی کجوری کہ در
شیراز است و مرحوم آقا سید ابو الحسن تنکابنی و حاجی محمد کریم مجتہد لاجبی و مرحوم شیخ عبدالحسین بلہانی و مرحوم ملا
علی محمد ترک و جناب حاجی ملا علی کنی سلمہ اللہ تعالیٰ و میرزا محمد حسین ساری و میرزا محمد محسن اردبیلی و آقا میرزا صالح
عرب و آقا میرزا رضائی و امقانی و شیخ محمد طاهر گیلانی و ملا محمد صادق ترک و آقا جمال البیرتجانی و امثال ایشان
کہ ہر یک در صفی از اصدق مرجع و ملاذ انامند و این فقیر نیز در سنواتی در خدمت ایشان تلمذت نمودم و در
علوم نقلیہ از فقہ و اصول و رجال استنادم بآن جناب است و دو درس میفرمود و در بعضی از اوقات چہن
از دو حام پیشہ کہ از کثرت طلاب کہ مسجد کور پرملوے شد و اردوی مسجد را بلند میکردند تا نصف صبح مدرس
طلاب و علمای نشستند بکدرس اصول مے فرمود کہ عنوان آن کتاب الفکار آنجا بے و چند سطر خبار
را میخوانند و بیان میکردند و یکدس از کتاب شرایع محقق اول کہ دو سطر ہی از عبار آن میخوانند و در خارج تقریر
مسئلہ میفرمودند و در اکثر اوقات بترتیب فقہ کہ مے نوشت درس میفرمود و بعد از درس ہمان عبارت نوشتند
کہ دلائل الاحکام در شرح شرایع اسلام است میخوانند و در اغلب از اوقات میفرمود کہ اگر کسی را سخنی است در
بحثی است و یا دلیلی زیاد ترا قائم کردہ بگوید و ہرگز در مجلس درس کسی در محاجہ و جستجاج اورا عاجز نساختہ و اگر غیر
مجلس درس کسی با او مناظرہ میکرد آنجا جواب میگفت و اگر میدید کہ طرف مقابل منظورش تجاوزت نہ فہمیدن حقیقت
مسئلہ مسئلہ پس سکوت میفرمود و صاحب فصول مرحوم شیخ محمد حسین با او معاصر بود و در بعضی از مجالس کہ با استاد
عالی مقدار مجالس میشد صحبت میداشت و از ایشان سوال میکرد استاد جواب میگفت شیخ در مقام محاجہ بے آمد
استاد ساکت و تصدیق میکرد تا اینکہ تلمیذ استاد حاجی شیخ محمد مہدی کجوری بر آن الطلاع یافت و چنین مجالس
در خدمت استاد میرفت و ہر گاہ صحبت میشد شیخ مہدی بر صاحب فصول غالب مے آمد شبی در مسئلہ اجتماع امر و
نہی صحبت شد شیخ محمد حسین نافی و شیخ مہدی مثبت بود شیخ مہدی برا و غلبہ کرد و استاد ساکت نشست بہر از آن پس
کار بجائے رسیدہ بود کہ در مجلس شیخ مہدی صاحب فصول صحبت نہ میداشت و صاحب فصول نہایت کم تقریر بود

و شیخ مهدی باقر و جامع بین العقول المنقول بود والده استاد آقا سید محمد باقر از اهل نجفین از وہابت محسوسه و ساکن قزوین بود از آن پس پیشش است و دیگرانشان بجهت خود برود و خود در ترویج شاگردان آزاده محمد علی میرزا قائم کرده و معلم شاگردان شد و فرزند ارجمندش سید استاد در ابر بلا نگه داشت -

در اساتید استاد و کیفیت تحصیل آن جناب

و سید استاد در اواخر عالم حنفی و فی صنفه تقی نقی جلی آقا سید علی اعلی الله مقامه صاحب شرح کبیر و صغیر و در رس و حاضر و شیار آن پس در خدمت عالم عظیم بحر خضم اعلم اوق عین ارباب التحقیق محسن اصول محمد شریف بن ملا حسن اعلی ما زنده رانی ملقب بشریف العلما که کربلا مسکن و مدفن او بود تلمذ نمود و در مجلس درس شریف العلما هزار نفر بلکه زیاده از طلاب و علمای نشستند و چون شریف العلما در اوائل حال فقه تدریس نمی فرمود سید استاد پس از تحصیل اصول به نجف اشرف مشرف شد و در مجلس عالم فقه اکرم افضل علم رئیس ارباب تحقیق و تدقیق صنیع بستان نقابت و گل گلشن دبستان جلال و قناعت شیخ علی بن شیخ جعفر انار الله ترجمه که معروف بمحقق ثالث بود در درس فقه او در مدت هفده ماه حاضر می شد و استفادۀ فقهی نمود از آن پس به کربلا مراجعت فرمود و شریف العلما بدین سبب از آنجناب منکره انخواطر گردید که چو او را آخر کار از من کناره نمود بعضی از تلامذۀ معتذر شدند که شما فقه تدریس نمیکنید و فقه طلاب را ضرور و اصول مقدمه دست پس شریف العلما یکبار فقه هم بناگزشته و مسئله بیغ فضولی را عنوان فرمود و مدت هشت ماه در آن مسند استدلال میفرمود تا بجوار رحمت حق پیوست و یکی از تلامذۀ اش که مرحوم شیخ مرتضی سستری باشد در کتاب متاخر خود اقوال استاد خود شریف العلما را ذکر نموده مجملآ سید استاد در زمان حیوة شریف العلما مشغول بتدریس شد و در همان زمان قریب بعد نفر در مجلس سامی آن جناب کتاب تضار استقلال مستفید می شدند -

در رویای استاد حضرت صدیقہ کبریٰ فاطمہ زرا

پس وقتی در عالم رویا جده اش فاطمہ زرا در خواب دیدن که دو ات و قلعه باو عطا فرمود که اسی فرزند فاطمہ نبویس و چون استاد غفر الله له در خدمت فرزند و بسند آقا سید علی آقا سید محمد رضی الله عنه صاحب مناهل و مفاتیح الاصول نیز تقلیدی تلمذ کرد و چون پس آقا سید محمد او را ترغیب بتالیف فقه فرمود و اسباب و کتب فقهیه بقدر حاجت باو داده او را امری کرد که کتاب تصنیف تصنیف نماید آنجناب کتاب تضار استقلال تصنیف فرمود بعد از چندی که مردم خواستند رساله فارسیه از او شدند که تقلید کنند آنجناب بکلام الله استخاره نمود این آیه برآمد **دِينًا قِيمًا مِثْلَ ابْرَاهِيمَ حَنِيفًا**

در تالیفات آقا سید استاد

آنجناب کتاب ضوابط الاصول در دو مجلد و معروف است که آنرا در مدت دو ماه تالیف فرمود و این از کرامات آنجناب است و تالیفات آن در طاعون اتفاق تا آنیکه نسخه را به نجفی نوشت که در اکثر صفحات سطور در اوایل و اواخر در حروف متفق بود مثلاً

و حاجی ملا علی برادر کوچک کہ او از شاگردان شیخ احمد حسانی بودہ و در زمان واقعه میر علی محمد اویس بیاب داشتہ و در مجلس
 و عظمیٰ مردہ باب حاضر شد و پدرایشان در نہایت تقدس و تقویٰ بودہ مرحوم حاجی ملا محمد صالح سے گفت کہ پر م در خواب دید
 کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در جائے نشستہ علماء و خدمت آن بزرگوار نشستہ اند و برہمہ مقدم تر از بن فہمہ علیہ
 نشستہ است پس پر م در مقام تعجب آید کہ این ہمہ علماء با اشتہار ایشان چگونه پست تر از ابن فہمہ و موخر تر در جلوس
 شدہ اند با اینکه ابن فہمہ را در نزد اعیان علماء اعلام اشتہار و اہمیت پس از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 ستر آن استفسار نمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ سبب آن است کہ بقیۃ از علماء حاضرین اگر مال فقراء و زنی
 ایشان بود و فقراء سے آمدند و درخواست احسانے میکردند ایشان از مال فقراء فقراء میدادند و اگر مالے از فقراء و زنی
 ایشان نبود جواب میکردند لیکن ابن فہمہ کسی بود کہ ہرگز فقراء را از نزد خود محروم نمیکرد اگر از مال فقراء و زنی
 او بود بایشان میداد و اگر نبود از مال خود بدل سے کرد لہذا استحقاق این مرتبہ و این مکان و تقدم بر علماء اورا
 شد و حاجی ملا محمد تقی خود برائے این فقیر بیان فرمود کہ در پد تحصیل در قزوین تحصیل سے نمودم از ان پس بہ بدہ
 طیبہ تم گزارم شد و در آنجا در مجلس درس فاضل قمی صاحب قوانین حاضر شدم و آن درس مرا پسندیدند و پس
 با صفہان رفتم و در خدمت علماء آنجا تحصیل علوم و سنیہ مشغول گردیدم و غالباً در علم حکمت اشتغال داشتہ ام
 و بوسیہ را کہ از تصانیف ملا صدیقی است درس میگفتم از ان پس بعہدات عالیات مشرف و در مجلس درس عالم
 عظیم و تیم قلم حضرت آقا سید علی بن سید محمد طباطبائی صاحب ریاضی کہ شرح کبیر است حاضر شدم۔

اصل تدریس حاجی ملا محمد تقی بدو ا و ختماً

روز اول آن جناب در مسئلہ نسخ و جوب و عدم بقاء جواز تدریس میفرمود من اورا انقض شجبہ و مقطوعہ نمودم کہ
 فصل رفت و جنس باقی ماند ناگاہ جوانی غیر محتمی در نزد سید نشستہ بود او با من بہ تکلم در آداب نہایت فصاحت و بلاغت
 و طلاق لسان پس نزدیک بان شد کہ مرا ملزم کند من نمیتوانستم کہ از عمدہ او برآیم و با او مقاومت کنیم
 متغیر شدم و گفتم ای طفل چرا نامر بوط میگوئی پس جناب آقا سید علی اعلی اللہ در جہہ بمن تغیر فرمود و گفت بخند
 با او موافق قاعدہ تکلم کن او اگر چہ بچہ است اما شیر بچہ است پس از نسب آن جوان سؤال کردم گفتند کہ او کتا
 سید مہدی فرزند دبند و خلف باشرف آقا سید علی است پس من سکوت نمودم محبتاً شہید ثالث ما ترجمہ نمود
 و خطبہ او اے کرد و در نہایت فصاحت و بلاغت و در سوغت گوی سبق از مضمار و غنظین آن اعصار ر بودہ غنظتہ
 او در نہایت فصاحت و بلاغت و سلاست و جزالت و عذوبت و ملاحظت و مؤثر و در قلوب و حکایات نیز
 نقل سے فرمود و در کیرت رذن بصیبت حضرت خامس آل عبا متکلم بودہ و سخنان علیہ و مسائل اعتقاد یہ عنوان
 میفرمود و آیات بسیار را تفسیر و تاویل بر وجہ اتم و اکمل بیان میکرد و در مجلس اعطاء علماء و طلاب بسیار نشستہ

و تقریرات و عطا اور اے نوشتند۔

در وصف عبادت شہید ثالث

عبادت آن جناب قدس سرہ بدان نحو بود کہ از نصف شب علی الدوام تا طلوع صبح صادق بہ مسجد خود میرفتند و مناجات و ادعیہ و تضرع و زاری و بقیاری و گریہ و ناله اشتغال داشتند و مناجات خمسہ عشر را از حفظ می خوانند و بر این سبب و شیوہ سنیہ استمرار داشت تا ہمان شب کہ شربت شہادت نوشید و کرد در میان رستان زمینہ کہ آن جناب در پشت بام مسجد خود در عین شدت آمدن برف در نیمہ شب پوستینی بردوش و عمامہ بر سر مشغول تضرع و مناجات بود و ایستادہ و دستہا را با آسمان برداشتہ تا اینکه برف قامت مبارکش را سراسر از پای تا سر سفید و پوشانیدہ بود۔ و مرحوم حاجے ملا محمد صالح بر فانی نیز فرمود کہ برادر کوچک او حاجی ملا علی دریاگو تحصیل نیز ہمیشہ شبہائے گریت و بہ گردن خود زنجیر انداخت و بر سر زنجیر میخے بود کہ بزین می کو بید و تا صبح مشغول عبادت بود اما چہ فائدہ کہ در آخر امر از مریدان ملا علی محمد باب شد۔

و از جملہ وقایع کہ از آنجناب مسموع شد اینکہ روزی در کتابخانہ آنجناب خدمت ایشان شرف یاب شد و مجلس خالی از اغیار بود من از ایشان سوال کردم کہ در میان کتب فقہیہ کہ ام یک بہتر می باشد آنجناب در جواب تذکرہ علامہ اعلیٰ اللہ مقامہ را ترجیح داد پس از کیفیت سید استاد و تالیف و احوالش استفسار فرمود من در جواب گفتم کہ فہم ایشان و تدقیق و تحقیق بے نظیر و تالیف ایشان در نہایت وثاقت و رشاق و دقت است آن جناب فرمود کہ من ایشان را در سفر جہاد در خدمت مرحوم آقا سید محمد دیدم روزی جناب سید ہنوز غیر طنجی بود از مرحوم آقا سید سوائے کرد و آقا سید محمد در مقام جواب برآمد و آقا سید ابراہیم با نہایت دقت بحکم مے نمود پس اورا نہایت صاحب فہم یافتیم پس شہید ثالث از تالیفات من سوال کرد و مفصل فرست تالیفات خود را با وعرضہ داشتم آنجناب فرمود کہ توفیق خدا تعالی تر از من شدہ کہ در این سن کم و زمانہ اندک موفق باین تالیفات شدمی و ہر مؤلفی را مالینولیب ضرورت کہ و امیدار و اورا بتالیف و تالیف گزارد کہ بکار باشد۔ و اجتمار اہم مالینولیب عیت کہ اورا و امیدار و با جہتاد بلکہ ہر کاری را مالینولیب ضرورت۔

و سلطنت راہم مالینولیبی است کہ اگر آن مالینولیب نباشد سلطنت انجام نہ مے گیرد۔ و آقا محمد خان شش ہفت ہفت داشت و در بد و امر در استرا با و روزی برادران اتفاق کردند و یکے از خودشان را بسلطنت برداشتند و در مقام انتظام شہر برآمدند و مرحوم آقا محمد خان را بجنور نحو استند چون شب در آمد ہمہ برادران در یکجا جمع شدہ در مقام مشورت کار فرود برآمدند کہ ناگاہ آقا محمد خان برادر اکبر و از مادر با ایشان جدا شدہ بود با یک نفر پیش خدمت مجلس ایشان حاضر و نشست و بہ برادران گفت کہ شنیدم امروز شما اجماع کردہ و یک برادر را بسلطنت نصب کردید

و این بازندہ بودن من جسمع نہ میشود بلکہ سلطنت باید بنام نامی من باشد اگر تمکین سے کنید بسیار خوب والا صباح میان من و شما منازعہ و محاربه خواهد شد و این مجادلہ باعث تمامی طرفین است آن وقت امر سلطنت بر سبب یک نخواهد قرار گرفت پس اگر تمکین نخواہید بر من نمود امشب بہ تنہائی آمدہ ام کہ مراد در خلوت کتہ باشید و صباح مقابل و منازعی ندارید و امر سلطنت بر شما خواهد استقر یافت برادران در نامل و تفکر شدند و دیدند کشتن برادران ہم برادر بزرگ انہم بے منازعہ و بسطنت موموسہ کہ هنوز استقراری نیافتہ در قوہ کسی نیست پس ہمہ متفق الراسے آقا محمد خان را بسطنت نصب نمودند و کمر انقیاد او را بستند پس شہید ثالث فرمود کہ در آقا محمد خان مایخو لیا سے سلطنت بود و دیگران نبود و او بسطنت رسیدہ و گن رسیدند۔

در بیان مراتب اجتهاد و تقبیر شہید ثالث

پس شہید ثالث فرمود کہ اجتهاد مراتب بسیارست مانند سرمایہ تجارت بعضی وہ تومان سرمایہ وارند بعضی بیت بعضی صد بعضی ہزار و ہذا اکثر یا بیشتر و اجتهاد مانند خرچ پنہ رسیدنے سستایکے خرچ اور وزی یک تخم پنہ میر رسید و دیگر دو تخم و سہ تخم و یکے بیشتر و یکے کمتر اجتهاد نیز مراتب آن بر ہمین منوال است۔ روزے در کتاب خانہ آنجناب مباحثہ میان مؤلف کتاب شہید ثالث از ان افتاد و صحبت باین شد کہ عبادات صبیان شرعی سست یا تقریبی و سخن بطول انجامید تا اینکه کلام نخبہ تکلیف بالایطاق شد و آنجناب فرمودند کہ تکلیف بالایطاق در مندوبات جائز و واقع است زیرا کہ تکلف بہ جائز الترتک است برائے اینکه مستحب است پس عقل بحت جواز ترک و مالیت بر تسبیح تکلیف بالایطاق ندارد من عرض کردم کہ تکلیف بالایطاق عقلاً قبیح است چه در مستحبات باشد و چه در واجبات فلذا اگر مولے بعد خود گوید کہ مستحب منوم بر قوطیران بسوس آسمان را ہر آئینہ عقلاً اور اندست سے نمایند و آن مولی را تسفیہ میکنند و قوہ عالم بر تسبیح آن حاکم و بنائے عقلاً بر قبح آن استقر یافتہ و در عرف نیز چنین تکلیف واقع نیست۔ شہید ثالث فرمود کہ چہے گوئی در او امر مذہبہ کہ از شارع صدور یافتہ و آن تکالیف از طاقت مکلفین خارج است زیرا کہ در ہر زمان کہ فرض کنی مستحب است بر ہر مکلف صلوة فرستادن و همچنین تسبیح خدا سی گفتن و همچنین قرآن خواندن و همچنین نماز مستحبی خواندن و ہذا الی الہ لا یحییٰ با اینکه عمل آوردن ہمہ در یک آن حقوق انسان نیست و مع ذلک این تکالیف بوقوع پیوستہ برای اینکه جائز الترتک میباشند من در جواب گفتم کہ او امر مستحبہ محمولہ تخییر است و استحباب عینی ندارد پس تکلیف بالایطاق نخواہد بود و ایشان ساکت شدند و من در تقریری بود عبادت صبی و این مناظرہ رسالہ مفردہ نوشتہ ام کہ عالی از لطافت نیست و آنجناب در خدمت رضوان

در احوال شہید ثالث

ایشان آقا سید علی صاحب شیح کبیر تمذ نمود پس از تحصیل بطنان آمد و در آنجا اشتهاری پیدا کرده و این در زمان فاضل قمی بوده پس مردمان از میرزای قمی سوال نمودند کہ حاجی ملا محمد تقی مجتهد است یا نہ آنجناب فرمود کہ ملاقات میان من و ایشان نشدہ و لیکن شہا مسئلہ از او سوال کنسید کہ فتوای در آن مسئلہ بقا استدلال با انجام رساند و آن نوشته را بنزد من آوردہ باشید تا بدانیم کہ قابل استنباط احکام شرعیست یا نہ پس از شہید ثالث سوال کردند۔

مناظرہ شہید ثالث با صاحب قوانین بلسلہ و مکاتبات

کہ زینعلی را بعد و انتقال نموده و بکرمنا من درک آن شدہ آیا چنین ضمان صحیح است یا نہ شہید ثالث مسئلہ مختصرہ در آن مسئلہ نوشته و در آن جا اختصار عدم صحت ضمان فرمودہ و با استدلال طویل و تفصیل فیصلہ شبہات نموده پس آن رسالہ را بنظر مبارک میرزای قمی صاحب قوانین رسانیدند میرزا تعلیقہ در رسالہ مفردہ بر رسالہ شہید ثالث ارقام فرمودہ و در آنجا استدلالات شہید ثالث را در معرض افساد و ابطال برآمدہ آن تعلیقہ میرزای قمی را در نزد شہید ثالث آوردند شہید تعلیقہ بر تعلیقہ میرزا در رسالہ مفردہ تالیف فرمودہ و اراوات میرزا را بالکل رد نموده و ہر سہ رسالہ در نزد حقیر است پس شہید ثالث کرامت ثانیہ بزیارت عتبات عالیات مشرف و از استاد عالی مقدارش آقا سید علی اجازہ گرفت و بایران و نقاری میان ایشان و فتح علی شاہ واقع شد پس بدار السلطنت قزوین نزول اجلال نمود و مرحوم حاجی ملا عبد الوہاب قزوینی کہ از علمائے آن دیار و شہرہ امصار و از رؤسای آن اعصار بودہ در مقام کفالت و رواج و اشتهار شہید ثالث از ہر جہت برآمدہ۔ و از جملہ مناظرات شہید ثالث آنکہ در دار السلطنت قزوین شخصی صاحب ثروت و فاقہ یافت و دولت وافر بگذاشت و دارش او منیر بدختری کبیرہ بود شخصی دیگر بزمی طرح در آن مال آن دختر را ولایت براسے پس صغیر خود ببعقد انقطاع در آورد چون مدت گذشت دختر بجهت کم و صغر پس صبر نتوانست نمود مبلغی جزیل بدل مینمود کہ مدت انقطاع او را بدل نمایند و او بد گیرے از دواج کند شہید ثالث گفت کہ بدل ولی مدت انقطاع را جائز نیست بلکہ لازم است کہ صبر نماید تا زوج او سلوغ برسد آن دختر مبلغ چہار صد تومان بملکے بدل مینمود کہ قوی دہد بر جواز بدل ولی اجل متعہ را مرحوم حاجی ملا عبد الوہاب قزوینی بر جواز داد و علماء قزوین او را متابعت نمودند مگر حاجی ملا صالح کہ متابعت برادرش سے نمود بدفعات مجالس مناظرہ آراستند و علماء را خواستند و با شہید در مقام مکاتبت و مجادلہ و مقاولہ و مناظرہ و مشاجرہ و مباحثہ آمدند و علماء آن دیار قوہ مقاومہ و مغالبہ بر شہید نداشتند کار بطول انجامید تا اینکه بعلمای امصار استفسار و استفتاء نمودند ہمہ با حاجی ملا عبد الوہاب موافقت کردند و از مرحوم حجت الاسلام

حاجی سید محمد باقر رضی اللہ عنہ در اصفہان استفتاء نمودند انجناب نیز بر جواز فتوی دادند و معترض لائل آن شہید از جملہ اولاد ایشان آن بود کہ نظر بقانون استقرار ولی در امور مولی علیہ تصرف و ولایت دارد و در مشکوک کہ جواز بدل مدت باشد محل بر غالب مے نماید پس باید کہ ولی در بدل ہم ولایت داشته باشد و اما مضمون صدق نمودن غیر مشحون الطلاق بید من اخذ بالساق پس مخصوص بطلاق است و استقرار در بدل سلیم از معارض خواہ بود و مرحوم حجتہ الاسلام رسالہ مفردہ در این مسئلہ تالیف فرمودند باینہ این احوال نتوانستند کہ بر شہید علیہ نمایند پس چون مسلم کل در آن احوال مرحوم آقا سید محمد صاحب منابل و منافع نجس آقا سید علی بود از استقرار و از آن پس درخواست کردند کہ ایشان ملائے از کر بلا بقزوین بفرستند کہ اجرائے این حکم نموده و مدت انقطاع را بوکالت از ولی زوج بدل نمایند پس آقا سید محمد فتوی بر جواز داده و ملائے فرستاد و آن امر را انجام داد آن حکم را با تمام رسانید و شہید ثالث رسالہ مفردہ در این مسئلہ نوشته و استقصا اولہ بر منع در آن نموده و در کتاب طلاق منہج خویش نیز معترض این مسئلہ شدہ و از مفتیین و قائلین بمنع آقا سید مهدی بحر العلوم و آقا سید محمد تقیر خراسانی را شمرده و آقا سید محمد فقیہ ماہر و از تلامذہ عالم عظیم بلا ثانی آقا محمد باقر اصفہانی بہبانی رحمتہ اللہ بودہ۔

در فتاویٰ غریبہ شہید ثالث

و آن جناب را فتاویٰ غریبہ بودہ از آنبلہ عصیر عینی را بعد از غلیان و قبل از ذہاب ثلثین پاک میدادند و حاجی ملا احمد زائق ہم ہمین قول را اختیار نموده با اینکه دو اجماع منقول بر نجاست آن ثابت است و از جملہ فتاویٰ غریبہ آنجناب اینکہ جائز میدانت کہ مترافعین ادعا را بقسم صلح نمایند و جائز نیست کہ متولی آن حلف و صلح مقلد باشد و برادرش حاجی ملا محمد صالح نیز ہمین قول را اختیار نموده و از جملة فتاویٰ آنجناب اینکہ جائز است کہ عالم شرع برے خود در مرفوع جعل اجرت بگیرد عینی در نوشتن حکم و اگر بالائے مہربن میفرمود کہ بر من حکم کردن لازم است لیکن نوشتن لازم نیست و برے نوشتن اجرت بگیرم فلذا مردم مے گفتند کہ شہید ثالث رشو مے گیرد و العیاذ باللہ کہ رشو بگیرد بلکه اجرت برای کتب سجل مے گرفت و فاضل ہندی صاحب کشف اللثام نیز اجرت مے گرفت باین نحو کہ او فقیر و صاحب عیال بود و بکتابت امر خود را میگزید و اگر مترافعین در نزاد او مے آمدند میگفت من فقیرم و خرج یومیہ را از کتابت تحصیل مے نمایم و در مرفوع نمودن باید معطل شدہ و از تحصیل قوت عاجز میمانم اگر مرفوعہ شایم

در اجازت شہید ثالث از مشایخ اجازہ

و جناب شہید ثالث اجازہ دارد از اصحابش آقا سید علی اعلی اللہ مقامہ و عالم از خراج جعفر نجفی صاحب

در احوال شہید ثالث

کشف النقا و رسیدن محترم مجتهد آقا سید محمد خلیف آقا سید علی و چون آقا سید محمد در سفر جہاد بقره
 وارد شد از او سوال کردند کہ حاجی ملا محمد صالح بر خانی مجتهد است یا نہ سید تقی و تفصیص بر اجتهاد او فرمودند
 و جناب حاجی ملا محمد صالح از تلامذہ آقا سید محمد بوده و او اخر آقا سید علی را ہم ادراک کرده و بدر رس او
 حاضر میشدہ پس از آقا سید محمد پرسیدند کہ حاجی ملا محمد تقی مجتهد است یا نہ آن جناب فرمودند کہ مرد فاضل است
 و تعریف و توصیف فضیلتش فرمودند و این سائل چنان شہرت داد کہ سید تقی بر اجتهاد و شہیدیت
 نمود و چون این خبر بہ حاجی ملا عبد الوہاب رسید و سید سند ہم در خانہ او منزل داشتند پس حاجی
 ملا عبد الوہاب آن سائل را طلبید و او را تعزیر کرد کہ تو چرا افترا بستہ او کہ تقی بر اجتهاد و شہید ثالث نہ بود
 و میان حاجی ملا عبد الوہاب و حاجی ملا محمد تقی نقاریم بود پس چون خبر تعزیر را متشار یافت و ہمہ ان
 در قزوین شیوع یافت جناب شہید ثالث فرمودند کہ احترام ما آقا سید محمد را برائے آنست کہ سیر
 اوستا و ماست نہ از جہت دیگر با بجلہ چون انگسار خواہر شہید ثالث مشہور است جناب آقا سید محمد افتادیک
 روز نامہ را در خانہ حاجی ملا محمد تقی صرف نمود و نظائر التفات با و نمود و اجازہ او را نوشت و در ہمان روز
 بہ مسجد شہید ثالث رفت و بعد از نماز بہ پلہ منبر نشست و نہایت توصیف فضیلت او نمود و تصریح بہ
 اجتهاد او نمود و مردم را ازین قضیہ اعلام فرمود و مؤلف این کتاب تصدیق و اجازہ اقبال آن سند
 شہید ثالث دارد و اجازہ این فقیر از او اقصرا سانیہ منست زیرا کہ سائر اجازاتہ کہ این فقیر دارم بہ واسطہ
 آقا سید علی صاحب ریاض منتمی میشود و لیکن اجازہ شہید ثالث بیک واسطہ با آقا سید علی میرسد زیرا کہ
 شہید ثالث از تلامذہ آقا سید علی و از او اجازہ داشته و دیگران از آقا سید علی اجازہ دارند بیک واسطہ چون
 این فقیر از عنایت عالیات کہ مراجعت مینمودم انکے مطالبہ اجازہ و تصدیق بر اجتهاد نہ نمودم تا اینکہ خال
 منفعال این فقیر آقا سید صادق تمکابنی کہ از ائمہ جماعت در قصبہ لنگرود و گیلان بود و فاضل جامع
 و اربستمن علما آمد یار بود بقزوین بعد از مراجعت از زیارت حضرت فاطمہ در قم وارد و بر این فقیر شہس
 ترغیب نمود کہ البتہ ترا اجازہ لازم زیرا کہ اجازہ عوام را مایہ طمینان در تقلید و قضاء است علاوہ اقبال
 سلسلہ اسناد اخبار از آن حاصل و انسانی داخل در سلسلہ روایت خواہد شد پس از این وجوہ و از جہت
 تمین و تبرک اجازہ از استاد خود و از مسلمین بلد قزوین کہ از انجلہ حاجی ملا محمد تقی است اجازہ گرفتہ
 پس من استمال امر او نموده و مجلد اول از کتاب بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام با منظومہ
 الغیہ امول را بکربلا خدمت استاد فرستادہ ایشان تصدیق نوشتند و فرستادند پس ہمان کتاب
 و تصدیق استاد را خدمت شہید ثالث فرستادم ایشان چون خط استاد را مشاہدہ فرمودند گفتند

که است و قاعده نیست که زیاد تعریف نمید خود کند و آقا سید ابراهیم در توصیف لمبیه خود زیاد مبالغه نمودن
شهید ثالث اجازه مفصله با تصدیق اجتهاد براس این فقیر نوشتند و صورت خط ایشان این است

در اجازه شهید ثالث برای مؤلف این کتاب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الحمد لله الذی خلق الخلق بقدرته و جللم آیه لر بو بیته فهدا بهم
من الضلالة و انقذهم من اجمالة بنسب الادلة الواضحة و الحجج اللامعة بعث سفارته و رسله الیه
یرغبونهم فی جزیل ثوابه و یرهبونهم عن شدید عقابه که لا یكون علیه بعد حجة یهلك من هلك عن بینة
و الصلوة و السلام علی اشرف العصر الذی دان لمنفرد باب المفاخر و طاطا لفخره کل فاخر المبعوث الی
یوم البعث و المبعوث عنه کل الحجث فضل الله من کرامته بما لم یفضل علی احد من برئته و قرن
الاعتراف بنسبته مع الاعتراف بما هویته خاتم انبیاء و رسله محمد صاحب الشریعة الناصحة و سنیة
الباهرة ثم السلام علی خاذن علم الله و ترجمان و حسان الله و عین الله و جنب الله الذی
فضل الله علی جمیع بریة و جعله نفس نبیه فی آیه مبارکة کتابه و خلیفته فی باطن فرقانه و ظاهره
امام الغالب علی بن ابی طالب و علی اهل بیت الطاهرة و النجوم الزاهرة حجج الله الباهرة النایمونه
عن السهو فی السراء و القراء المعصومین عن الزلة و الخطاء صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
أمّا بعد فقد استجازنی الفاضل الزکى و العالم اللعی جناب الملا میرزا محمد استکبابنی صاحب الفهم
الجلی و الاستعداد القوی للعروج الی معارج الاحکام و الخوض فی مسائل الکلال و المحرم تحقیق استقانی
فهمه و معرفته فی علمه و صلاحه و احتیاطه فی دینه و اهتمامه فی تحمیل احکامه باستفراغ و سعه بجهده و
اجتهاده فاجزت له ان یروی عنی مقرواتی و مسموعاتی من الاخبار المرویه عن ائمتنا سلام الله علیهم
فی الاصول و الفروع سیما فی الکتب الاربعة الی علیها مدار الکافی و الفقیه و التمهید و الا
ستبصار للمحدین الثالث کلینی و القمی و الطوسی نعمد هم الله بغفرانه و سائر الکتب الجامعة لنوادر الاجاب
کالو مسائل و الوائی و البحار و ما برز من مصنفات فی الاصول و الفروع من مجلدات عیون الاصول و
رسائل المنقحة و المنفردة فی قضاء الصلوات الفائتة و صلوة الجمعة و کتبی المبسوطه الاستدلالية
کمجلدات منہج الاجتهاد و ہے اربعة و عشرون مجلدا فی شرح شرایع الاسلام من الطهارت الی
الذیات فی کمال البسط و التحقیق و نشر الفروع و مدارک الاحکام من الآیات و الروایات و
الاجامعات و الشہرات بحیث یعنی المستعدا للتحقیق الدقیق عن الرجوع الی سائر المتفرقات من کتب
الاجتهاد و مصنفات علمائنا الاخیر اجزت له ان یروی عنی و عن مشایخ اجانته منهم جامع شریعی

در احوال شهید ثالث در وصف لمبیه خود زیاد مبالغه نمودن

بهر علم و السیاد و البحر الذاهر و البدر الباهر و سادنا الاعظم الامیر السید علی بن السید محمد علی الطباطبائی صاحب التفسیر
 الکبیر و الصغیر علی النافع و منهم شیخنا الاعظم و سادنا الاقبح المتفرد فی اکثر التفریحات و المتوحد فی حل المعضلات
 الشیخ جعفر الغروی و بو عن شیخه المعروفین استاد الكل الآقا محمد باقر البهبانی و ناموس الدهر و تاج العشر
 الذی لیس له فی اعصارنا ثانی السید مهدی الطباطبائی اسکندر الله فی عالی جانه و منهم السید الله صاحب
 التبیح الطویل و النظر العین السید محمد بن شیخنا المتقدم الامیر السید علی و بو عن شیخه و والده الامیر و جناب السید
 المهدی الطباطبائی و هم عن المشایخ المعاصین متصلًا خلفًا عن سلف الی الائمة الطاهرین و هم آبا نهم المائنین
 عن جناب خاتم السیئین و بو عن حامل الوحی البحر نیل الامین عن الله تعالی مبدع الارواح العالیة و
 الاجسام السطیة السموات و الارضین و اوصیة برعاية الروع و التقوی و الاشتغال باکمال الاستفراغ
 فی احکام الله تعالی و طازنه جادة الاحتیاط و ان لا یسانی من الدعوات فی الاسرار و منظران اجابة الدعوات
 و فقه الله تعالی بهتکون و آله خیر البریات کتبه بمینه الراحمی لعنوا الا حد الصمد محمد تقی بن محمد - تا اینجا سورت
 اجازه شهبه ثالث بود که برای این فقیر نوشته است و چون جناب رضوان مآب آقا سید محمد بسفر جاوید
 رفتند اکثر علماء ایران در خدمت او بودند از آنجمله حاجی ملا محمد تقی تیر در خدمت ایشان بوده تا اینکه
 نائب السلطنة بسر واری چند منزل سبقت داشت و در بدو امر نائب السلطنة غالب و در آخر امر مغلوب شد
 و رشکست خوردن نائب السلطنة از شکر و وسوسه سوال فتحعلیشاه جواب شهبه ثالث
 بعد از مغلوب شدن او را بفتح علیشاه عرضند و پیش روز مروج فتحعلیشاه در محضر علماء از کارزار سردار
 سپاه ظفر آثار نائب السلطنة سوال نمود کسی جواب نگفت باز مکرر ذکر و شهبه ثالث در کت تالیثه معروض
 داشت که من خبر از ایشان دارم لیکن تفصیل آن موقوف بر تقدیم حکایت موزجه مختصره است و آن
 این است که در بلاد بنی اسرائیل عابدی در صومعه بعبادت خدایتعالی عمر را صرف میداشت در جوله
 آن صومعه درختی بسیار بزرگ بود که قافله در سائیه آن نزول مینمود و دزدان چندی میآمدند و ابل قافله
 را بقتل می آوردند و اموال ایشان را بیغابی نمودند پس وقتی عابد بنیال آن شد که قربت الی الله آن
 درخت را قطع کند تا دزدان در آن پنهان نشوند و دماء و اموال مردمان از شر و مفسدان محفوظ بماند پس
 باین نیت حربه برداشت و پایی آن درخت رسید و شروع نمود که درخت را ببرد و قطع کند چون شروع
 نمود شیطان بصورت شخصی متصور و با عابد در مقام مشاجره برآمد که من ترا میگزارم پس سازه نمودند
 آخر کار زار برگشتی قرار گرفت و عابد شیطان را بر زمین زد و خواست سرش را جدا کند ولیکن چون شیطان
 از محبت داده شدگان بود لهذا از قتل او در گزشت و شیطان بجان خود مراجعت نمود و عابد آن درخت را

تا نصف برید و شب در گرفت عابد با خود گفت که امشب میروم و صبح میایم و باقی درخت را قطع می کنم
 پس بمنزل خود معاودت نمود آنشب با خود اندیشید که نصف درخت را قطع نمودم و صبح نصف دیگر را
 قطع میکنم و کاروان را از شر روزان خلاص نمودم اکنون صلاح آن است که از کاروان برای عمل خود باج
 ستانم تا مخارج معاش من نیز معمور گردد پس صبح رفت و شروع بقطع آن درخت نمود ناگاه شیطان
 بار دیگر عود نمود و او را مانع شد آخر الامر کار به گشتی انجامید و شیطان عابد را بر زمین انداخت و او را حکم نمود
 که قطع آن درخت نماید پس چون عابد روز اول نیت او قریبه الی الله بود لهذا بر شیطان غلبه نمود و روز
 دوم چون نیت عابد مشوب و غرض او جلب منفعت براس خود بود فلذا مغلوب و منکوب شد و سانه
 نائب السلطنه در دعوی اول چون نیت قریب داشت بر لشکر روس غالب آمد و در جنگ دوم چون
 نیت ایشان مشوب بود فلذا مغلوب شدند مرحوم فتحعلیشاه را تقریباً شهید ثالث پس آمد و با خلعت داد و انگیزه
 سخنان از حاضر جوابیت و شهید ثالث در مجالس و محافل زیاد از صبر جواب و خوش بیان بود

در مکالمه شهید ثالث با مرحوم محمد شاه در باب فروش تیمول

از آنجمله در زمان فتحعلیشاه قریه از قریه نروین را سلطان باوی تولد پس از چندی شهید ثالث آنقریه را میرزا
 ابراهیم نامی فروخت و مبلغی گزاف در قیمت آن اخذ نمود و چنان مینمود که امثال این قریه مجهول الممالک و غنی
 آنها با حاکم شرع ست پس در زمان مرحوم محمد شاه آن قریه را از میرزا ابراهیم گرفتند میرزا ابراهیم کیفیت
 آنرا از شهید بدرگاه سلطان معروض داشت چون وزیر سلطان حاجی میرزا افاسی بجهت میل او بتصوف باطنیه
 علما اعلام و فقهای کرام در فایتهای آن دولت و نویس محصل تعیین کرد که قیمت آن ملک را از شهید ثالث گرفته
 بمیرزا ابراهیم باز دهند چون ملازم سلطان برای استرداد آن قریه بجا شهید ثالث آمد آنجناب فوراً
 بدار آنخللافه و مجلس سلطان حضور یافت و سخن از فروختن قریه خالصه سلطانی شد آنجناب به سلطان عرض
 داشت که حکایت شیرینی درین باب مرا بخاطر آمده و آن این است که زمانی که در دار السلطنه اصفهان
 تحصیل علوم اشتغال داشتم بسیار تمیذ است بودم نجومی بعضی از اوقات بی غذا میگذشت و بعضی از اوقات
 به پوست خرنزه که مردمان میخوردند و به در میان میافتنند بدل غذا میآختم پس چند وقت گذشت که غذای مفه
 نشد از آن پس قلبی از فلوس برای نماز و حشت پیدا شد آنرا گرفتم و بیازار رفتم که چیزی که ارزان تر باشد و
 سده خلعت نماید اجنبی نمایم ناگاه کسی آواز میکرد که خرنزه تولید و غلبه میکنم به پول من با خود اندیشیدم
 که از این ارزان تر و مناسب تر چیزی نیست آن خرنزه را بقدر حاجت گرفتم چون بمنزل آوردم و هنگام ختم
 در میان آن خرنزه و آب چیزی یافتیم پس آنرا گرفتم و گریه نبرد صاحب خرنزه رفتم و با جهری را باو گفتم

و ادعای غبن نمودم آنقدر گفت آیا نگفتم خربزه تلیده و خلبده و این خربزه مصداق همین دو لفظ بود پس نجابتیم
 و معاودت نمودم اکنون در واقعه میرزا ابراهیم در بدو مرحله با و گفتم که این قریه خالصه سلطان است
 و من آنرا میفروشم بخواست بخرد با این حال خرید پس بر من سختی نخواهد داشت و مرا با او اشتغال الذمه نیست
 سلطان از آن ماجرا در گذشت و شهید را نهایت احترام و اکرام نمود در منازعه حکیم باشی شهید
 در باب انگشتری و از حکایات غریبه اینکه میرزا اقاسی صوفی وزیر مرحوم محمد شاه با جناب
 حاجی ملا محمد تقی در نهایت عداوت بود مردم بجهت خوش آیند او با شهید در مقام آزار و تحقیر بودند
 و یابی الله الا ان یتیم نوره و لو کره المشرکون از جمله میرزا نظیر علی نامی از اهالی قزوین ملقب بحکیم باشی و
 مقرب در نزد سلطان و میرزا اقاسی و لیکن لوطی و نامعقول بوده و اصل و نسب و حسب درستی نداشته و در
 بدو امر نهایت فقر و فاقه داشته و لیکن بجهت مناسب دنیوی و دنیایش معمور بود و در سوابق ایام حکیم باشی
 انگشتر الماسی بجناب حاجی شهید برسم هبه و عطیه داده بود و بخر یک وزیر و بیا بجهت خوش آیند
 در زمان ثروت و عزت و منصب از شهید ثالث مطالبه انگشتر نمود شهید انگشتر الماسی برای او فرستاد
 که این انگشتری است که بمن دادی حکیم باشی آن انگشتر را پس فرستاد که این انگشتر غیر انگشتر من است این
 انگشتر چندان بهائی نیست و انگشتر من مبلغ هفت صد تومان قیمت داشت شهید ثالث همان انگشتر اول
 را پس فرستاد و پیغام داد که من در زمانیکه در اصفهان بودم تحصیل اشتغال داشتم نهایت فقیر بودم از قضا
 چند وقت گزشت که غذائی پیدا نه کردم و در شدت گرسنگی وجه قلیلی از جانی رسید خیال کردم که آن را
 بغذائی خوب مصروف دارم پس با دینجان و گوشت و روغن خریدم و خوش باد بجان درست نمودم و کل
 کردم و از آن لذتی بی اندازه بر ذم پس از آنکه دنیا بمن اقبال نمود همان لذت آن ادام در نظر بود بگرفت
 و مراتب بخانه داده گفتم که بان خود ادام نمودند بان لذت نبود و مگر طباقهای شهر را خواستم و همان ادام
 برایم طبخ نمودند آن لذت را نیافتم آخر بخورد گفتم که لذت آن ادام در اصفهان در حالت فقر و فاقه بود
 و بسیار گرسنه بودم آن را نهایت لذت یافته اکنون که غزین نعمتهای نامنتهای الهی گشته ام برایم لذتی ندارد
 و حال انگشتر الماس شما بر همین منوال است چه آنوقت که شما این انگشتر را بمن دادید فقیر و بی چیز بودید بنظر شما
 قیمت آن بمقتصد توان آمد اکنون که بدولت و ثروت و عزت و منصب رسیده اید این انگشتر بنظر شما
 جلوه ندارد و الا این همان انگشتری است در بیان شهید ثالث حکایت یقلاوس غلام را بر
 محمد شاه واقعه دیگر اینکه حاجی میرزا اقاسی وزیر همیشه در مقام تحقیر شهید و اخوان و ساز نعمت
 بوده زمانی محمد شاه بقزوین وارد شد حکم کرد که شهید ثالث با برادرانش حاجی ملا محمد صالح و حاجی ملا علی از قزوین

بیرون بروند پس شهید با اخوان به مجلس پادشاه حاضر شدند چون قیاس زمانی گزشت پیش خدمت پادشاه
 کرد که برخیزید شهید به محمد شاه عرض کرد که مرا همی ست و لازم که بمقدمه حکایتی به نحو اختصار ذکر شود لیکن پرده
 ما را اشاره می کند که برخیزید سلطان پرده دار تغییر و به حاجی فرمود که مطالب را اظهار کنسید شهید ثالث
 فرمود که بعد از اینکه برادران یوسف صدیق اورا با ملک مصری فرخستند و مغلولاً اورا بجانب مصر روان
 ساختند و یقوس نامی که غلام سیاه و درشت خوی سیه روی بود موکل یوسف ساختند چون قافلہ
 بقبرستان آل یعقوب رسیدند صدیق خود را از شتر بزمین انداخت و بر سر قبر مادرش را حیل شروع
 به گریه و زاری نمود پس یقوس یوسف را بر بالای شتر ندید و در مقام تقصیر برآمد و صدیق را بر سر قبر مادر
 یافت سیلی بر صورت پاکش زد حضرت یوسف دست بدر گاه الهی بر آورده و نضرع و زاری آغاز
 نمود ناگاه دریای قهر الهی تبلایم آمده خطاب بملک الزلازل که زمین را بزلزله آورد و خطاب بملک
 الریاح که بادها را بجرکت در آورد و بجبرئیل خطاب شد که پر بر زمین زن و پیش قافلہ را بگیر پس باد
 گرفت و زمین بزلزله آمد و عمارت سیجان آدامل قافلہ همه حیران و سرگردان ماندند از آن پس یوسف
 پناه بروند و او دعا کرد تا آن انقلابات بر طرف گردید پس ملائکه بحضرت آفریدگار عرض کردند که باز خدایا
 اینهمه بلاها به پیغمبر زاده تو یوسف از برادران رسید که در چاه انداختند و برهنه کردند و سیلی زدند و
 در سیلابان پر خار روانیدند و او را فرخستند و تو برای هیچیک از آن ستمها به ملائکه نفرمودی که عناصر را
 انقلاب دهند و برای یک سیلی یقوس این همه امور فرابهم آوردی - خطاب از مصدر جلال الهی رسید که
 آن بلاها که در اول پیغمبر زاده ما رسید از برادرانش بود که آنها هم پیغمبر زاده بودند و لیکن این سیلی
 یقوس چون از شخص بیگانه بود بغیرت مانه گنجید فلذا آئینه انقلابات را فرابهم آوردم هم اکنون ای
 سلطان ترا بر ما هر حکمی که باشد روا و بجان منت داریم لیکن از یقوس غلام که حاجی میرزا اقا سی و وزیر
 باشد اینگونه آزار بغیرت مانه میگذرد و وزیر حکم کرد که ما را از ایران اخراج کنند اگر بفرموده شماست با
 نیست سلطان برای وزیر متغیر و نهایت در اعزاز شهید کوشید - ایشان مقضی المرام از مجلس بیرون آمدند
 و سلطان را با ایشان در باطن اخلاصی بود چه در سفر جبار مرحوم آقا سید محمد نماز جماعت مینمود پادشاه
 حکم نمود که هر یک از شاهزادگان سباده یکی از فضلاء را بنیدارند و خدمات اورا مستصدی از آن جمله مرحوم
 محمد شاه که در آنوقت محمد میرزا لقب داشت محکوم شد که جای نماز حاجی ملا محمد صالح را داشته باشد -

در مناظره حاجی سید محمد تقی باشهید

و مسموع شد که در بدو امر نماز جمعه را در قزوین حاجی سید محمد تقی بعمل می آورد و دوران از منہ بنامی شهید

بر حرمت نماز جمعه بود پس وزی حاجی سید محمد نقی با اهل آن دیار تقاری بهم رسانید و به نماز جمعه رفت شهید
 به مسجد رفت و نماز جمعه را خواند از آن پس همیشه نماز جمعه را شهید او میکرد و حاجی سید محمد نقی از اهل قزوین و جامع
 و فاضل و نسبت کرامات هم با او میدادند چنانکه میاید پس در مجلسی سید و شهید هر دو جمع بودند سید از شهید پرسید
 که کدام چیز است که در یک هفته حرام و در هفته دیگر واجب شد شهید گفت منیدانم سید گفت آن نماز جمعه است
 آن هفته که من میخواهم حرام بود و در آن هفته که تو میخواهی واجب شد مؤلف گوید که این حکایت از امور
 و فریه و کذب است چه جلالت قدر این دو بزرگوار مانع از وقوع امثال این ترهات و باطیلت بلکه در
 در نهایت ثبوت بودند. و تالیفات شهید ثالث یکی کتاب عیون الاصول که دو مجلد است و در علم اصول
 تقریباً بقدر توانین میشود و در آن کتاب بر قوانین ایراداتی دارد و از آنجانب یعنی شهید ثالث مسموع شد که در
 سفر جواد شبها من با حاجی ملا احمد نراقی ایرادات مراد عیون الاصول بر میز اعنوان میکردیم و با هم گفتگو میکردیم
 دوم کتاب منجی الاجتهاد که شرح شریع است از طهارت تا دیات در بیست و چهار مجلد که تقریباً بقدر جواهر الکلام
 شیخ محمد حسن است و جناب شیخ محمد حسن مانع که جواهر الکلام را مینوشت چون بکتاب جواد رسید اسباب چندان
 داشت چون فقها، کتاب جواد را کفر نوشته اند آقا محمد مرحوم نجل شهید در سبب مشغول تحصیل بود تا فارغ از
 تالیفات کتاب جواد شد و در آن زمان که مؤلف در دار السلطنه قزوین تحصیل مینمودم شهید مشغول با تمام تالیفات
 این کتاب بود و دیدن و باز دید و عروسی و عزا همه را ترک کرده بود و تالیفات کتاب منجی مشغول بود مگر روزی
 جمعه وقت عصر مقدار دو ساعت بغروب مانده می نشستند و بر اوقات اشتغال داشتند و سایر اوقات را بجا
 مشغول بودند - سوم رساله در قضا، صلوة فاشة - چهارم رساله در نماز جمعه - پنجم رساله در طهارت و نماز و سوم
 ششم کتاب مجالس المؤمنین در وعظ که مشتمل است بر پنجاه مجلس و در هر مجلس مسائل بسیار در نقه با اشاره اجمالی یعنی
 از ادله و تفسیر آیات بسیار و حکایات و ذکر مصیبت

لاهی در بعضی از ازمینه شخصی شهید ثالث و آخوند ملا صفر علی لاهی را میمان کرد با جمعی از علماء و
 طلاب آخوند ملا صفر علی لاهی ساکن قزوین و از شاگردان مرحوم آقا سید محمد باقر صاحب مفاتیح
 الاصول بود و از مرحوم حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر اجازه داشته و کتابی در فقه و شرحی بر معالم در رساله در دریا
 نوشته و این فقیر در زمانیکه بندی بودم چند در خدمت او در اصول تلمذ مینمودم فاضل و جامع بود اما کم حافظه
 بود بعد از انعقاد مجلس میمانی اول آخوند ملا صفر علی وارد شد شخصی از آخوند سوال کرد که آیا بزرگ کوفه داد
 یا نه آخوند گفت که بقاعده و باید نداشته باشد پس شهید ثالث وارد مجلس شد از او سوال کردند که بزرگ کوفه داد
 یا نه شهید گفت بلی زکوة آخوند ملا صفر علی گفت که بقاعده باید زکوة نداشته باشد زیرا که اصول بر اوست

در بعضی از ازمینه شخصی شهید ثالث و آخوند ملا صفر علی لاهی را میمان کرد با جمعی از علماء و
 طلاب آخوند ملا صفر علی لاهی ساکن قزوین و از شاگردان مرحوم آقا سید محمد باقر صاحب مفاتیح
 الاصول بود و از مرحوم حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر اجازه داشته و کتابی در فقه و شرحی بر معالم در رساله در دریا
 نوشته و این فقیر در زمانیکه بندی بودم چند در خدمت او در اصول تلمذ مینمودم فاضل و جامع بود اما کم حافظه
 بود بعد از انعقاد مجلس میمانی اول آخوند ملا صفر علی وارد شد شخصی از آخوند سوال کرد که آیا بزرگ کوفه داد
 یا نه آخوند گفت که بقاعده و باید نداشته باشد پس شهید ثالث وارد مجلس شد از او سوال کردند که بزرگ کوفه داد
 یا نه شهید گفت بلی زکوة آخوند ملا صفر علی گفت که بقاعده باید زکوة نداشته باشد زیرا که اصول بر اوست

از وجوب زکوة است و کوفند از این اصل خارج شد بدلیل حدیث عنوانش لفظ غنم است و احکام
 دارد از اسماست و بزرا مغز میگویند و غنم میگویند شهید گفت جناب اخوند شما مگر شرایع ننخوانده اید که می
 گوید و لغنم و المغز من جنس واحد اجافاد کذا البقر و الجا موس پس محقق در کتاب شرایع که کتاب فتوی است
 دعوی اجماع نموده اخوند ساکت شد و شهید در رد مسائل چنان مهارت داشت که گویا او حد اهل زمان بود و از جمله
 مطائبات اینک در مسئله میان شهید ثالث و مرحوم حاجی ملا محمد صالح محل خلافت شده بود شبی حاجی ملا محمد صالح
 شهید و برادر کوچک حاجی ملا علی را میهمان کرد در آن مجلس همان مسئله را عنوان کردند و صحبت داشتند حاجی ملا
 محمد صالح بشهید تغییر کرد که این نام مربوط است شهید نهایت حلیم بود سکوت فرمود و حاجی ملا علی که برادر کوچک
 بود برای حاجی ملا صالح تغییر کرد که اینچه نام مربوط و غلطی است که تو میگوئی و شهید برادر بزرگ تو است احترام
 او بر تو لازم است شهید بجای ملا علی گفت که تو هم نام مربوط میگوئی حاجی ملا محمد صالح برادر بزرگتر از تو است
 و احترام او هم لازم است و در سالیکه مرحوم آقا سید محمد بسفر جهاد میفرستاد اکثر علماء ایران در خدمت آن
 بودند و هر شب در خدمت آنجناب جمع می شدند و مباحثات علمی مینمودند آنوقت تصدیق از آقا سید محمد میخواستند
 و او هر کرا تصدیق میکرد و تعبد قبول میکردند بجهت احترام او زیرا که او استاد اکثر و پسر استاد جمعی دیگر بود
 و راجح حاج شهید ثالث با حاجی ملا احمد زراقی در مجلس برای آقا سید محمد پستی میگزاشتند
 پس بعضی خواستند که میان حاجی زراقی و شهید مناظره شود شبی ده نفر از کتاب شهید مسکه فرعی را عنوان
 کردند یکی مخالف شهید شد و یکی موافق تصدیق از حاجی خود استند حاجی زراقی آنکه را که برخلاف حاجی شهید
 بود تصدیق کرد و شهید قول آن کسی را که موافق او بود تقویت نمود و اجراء اوله و قواعد نمود و حاجی زراقی استماع
 مینمود و هیچ صحبت نکرده و در مقام محاجبه بنیاد پس شب دوم باز مسئله بر پنج سابق عنوان نمودند و از حاجی
 زراقی تصدیق خواستند و باز تصدیق برخلاف مذارب شهید نمود باز کافی السابق شهید تقویت قول خود
 نمود و حاجی زراقی سکوت داشت شب سوم باز پنج پیش عنوانی کردند باز حاجی زراقی تقویت و تصدیق
 آن کسی نمود که برخلاف شهید سخن میگفت شهید باز کافی السابق اجراء اوله کرد و حاجی زراقی اول تکیه بر
 پستی داشت پس درست نشست و اوله شهید را زد کرد و بعد از خود تائیس قواعد کرد و خلافت شهید را
 سبیل و محکم ساخت و شهید تصدیق نمود - در رویای مرحوم فتحعلیشاه حضرت فاطمه ع را در آن
 شهید ثالث و از کرامات شهید ثالث اعلی الله مقامه پس بسیار است و بعضی از آنها را در اینجا ذکر
 میکنم - از آنجمله در آن از مننه ملا محمد علی نامی بود از اهل مازندران و چندان در علوم پایه و مایه نداشت و مرحوم
 حاجی ملا محمد صالح دینزاد در مقدمات تلمذ نموده بود و او را ملا محمد علی جنگلی میگفتند زمانی جنت کرامت فتحعلیشاه

در احوال شهید ثالث

بقزوین تزلزل اجلال فرمود و علما بدین اورمشنده مسئله از ایشان سوال کردند ملا محمد علی بفتنای حال جوابی گفت که سلطان را خوش آیند شد سلطان از اسم او سوال کرد گفتند ملا محمد علی جنگلی سلطان فرمود که چون اخوند از اهل ولایت باست که مازندران باشند اورا ملا محمد علی جدلی بگویند پس از سالهای چندی شهید ثالث با اخوان خدمت فخریته رسیدند و این در زمانه بود که ملا علی جدلی حضور داشت پس سلطان از شهید ثالث سوالی در مسئله علمیه نمود شهید جواب گفت ملا محمد علی ایرادی بر شهید نمود جواب گفت ملا محمد علی در مقام مجادله برآمد شهید سکوت اختیار کرد و قرارش این بود که اگر کسی با او مجادله میداشت آنجناب سکوت اختیار میفرمود و مجادله فرموده را ترک می نمود پس حاجی ملا محمد صالح دید که سکوت شهید و آننگهی در مجلس سلطان با سرشکستگی است پس حاجی ملا محمد صالح با ملا محمد علی در مقام مجادله شد و ملا محمد علی مردی بود قوال و حرف و سخنور و میان گفتگو حاجی مزبور گفت که همین ستمه اورا سوا این ایام تو در نزد من در رس خواندی مجادله حاجی ملا محمد صالح سکوت کرد حاجی ملا علی چون دید که برادران سکوت از بیان و خصم در معرض جولان غیرت ورزید و با خصم در مجادله کوشید و مجادله این از همه بگرد و در رشته بودند کم کم هر یک در زمین گفتگو پیش آمدند تا بیکه بگریسیدند و هنگامه محاربه و مقابله و مجادله و مباحثه و مناظره و مشاجره گرم شد ملا محمد علی خود را کشید که بجای ملا علی سیل زند حاجی سبقت ورزید و سیلی بر صورت ملا محمد علی زد پس حاجی ملا علی و ملا محمد علی هر دو از جای برخاستند و یکدیگر گرفتند ناگاه سلطان بر حاجی ملا علی و اخوان متغیر گردید و فرمود بنشینید که این سرکات ناشایسته منرا در مجلس ملوک فی و این سلوک را در چنین مجلس سلوک مدارید پس ایشان را حکم فرمود نمود ایشان بمنزل خود مراجعت کردند چون صبح شد مرحوم فخریته با عیان دولت خطاب کرده که در شب فاطمه را در خواب دیدم بمن تغییر فرمود که چرا بالنسب با اولاد من خلوات احترام کردی البته رنمای خواطر ایشان را معمول داشته دکان احترام بایشان نموده و اولاد سلطنت تو خواهیم اخلاص نمود پس شهید ثالث و اخوان را خواسته و در احترام و تکریم و تعظیم ایشان اهتمام تمام و هر یک را بخلع فخره و تشریف ملوکانه منحل و مشرف و ایشانرا با بنجاح حواشی منصرف داشت معلوم است که علماء اولاد روحانی جناب فاطمه عیسیا اندستیا اینکه شاید در میان اسلاف ایشان یکی از مادرهای ایشان از سلسله علییه سادات باشند پس از جناب مادر از اولاد صدیق کبری خواهر بنده مرحوم حاجی ملا محمد صالح میگفت که اسم ما هم فاطمه بود و در اینکه شخصی قصه قتل شهید ثالث نمود و قدرت نیافت و از جمله کرامات آن بزرگوار اینکه شهید ثالث در در السلطنه قزوین بسیار اجراء حدود و سیاسات شرعیه مینمود تا اینکه در کسیر اجمیت یکی از معاصی شرعیه جاری فرمود پس کسان آن مرد و با اسلحه در نیمه شب بکتابخانه شهید

ثالث یقیناً قتل آنجناب رفته زمانی رسید که چراغ روشن و آن بزرگوار بعبادت حضرت و او را در اشتغال داشته و اصلاً متعرض این شخص نشده با اینکه احساس آمدن شخصی نموده پس آن شخص حیرتاً دست گرفت و یکپای خود را داخل آنخانه نمود که بناگاه از پشت سر دست بر کمر او نمودند و او را از اندرون به بیرون کشیدند آن شخص به پشت سر نگاه کرد که سیرانه پید با خود گفت که این از قوه خیالیه بوده و کسی در خارج نبوده با بر دیگر پای خود را گذاشت و مانند دفعه سابقه مشاهده نمود تا سه بار این تصبیه و می نمود پس آن شخص متنبه گردید و توبه و انابه نمود و حر به راز دست خود انداخته و با اندرون خانه رفت دیگر کسی از پشت سر او را نه کشید پس دست مبارک آن بزرگوار را بوسید و اظهار ندامت کرد و مراجعت نمود و آنجناب در آن سه دفعه اصلاً تلفت او نگردیده و بعبادت خویش اشتغال داشت و ایضاً شخصی از تجار قزوین بواسطه حکمی که از آن بزرگوار منقبه ظهور رسیده بود با وی در مقام عناد و کینه آنجناب را در دل گرفت و خواست که در یکی از شبها آنجناب را بقتل برساند پس شبی را غم کرد چون خواست که بفرم خویش اقدام نماید آن مرد را انباری بود پر از پنبه و انبارش آتش گرفت و سوخت و آن مرد از آن غم در گرفت و غائب و خامه توبه و انابه بدرگاه الهی نمود و ایضاً شهید ثالث از تعسب و شبیه و مصیبت حضرت سید الشهدا علیه السلام تخنینه و نشاء ممانعت مینمود و غما در مرثی و انشا و مصائب ائمه را منع میفرمود و در رویای

شهید ثالث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را

تأشبی از شبهای قدر در خواب دید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و التثا در مسجد شهید در بالای منبرست و شهید ثالث خطاب فرمود که اخوند غما در مرثی فرزندم حسین را منع مکن بر نحو که میخواهند بخوانند و تفصیل این خواب را آنجناب در کتاب مجالس المتقین نوشته اند چون در نظرم تفصیل آن نبود با جمال مذکور داشتم و کتاب مجالس بالفعل در نزوم حاضر نبود که بدان رجوع کنم مجبلاً شهید پس از آن خواب غما و انشا و مصیبت را منع مینمود و تعسب و شبیه را تجویز نمود و خود هم در مجالس تعبیه می نشست - مؤلف این کتاب گوید که تعبیه از مخترعات صنعتیه است و چون ظهور مذمب تشیع در ممالک ایران از ضرب شمشیر سلاطین صفویه شد و ذاکرین را امور بانثا و مصیبت حضرت سید الشهداء نمودند مردم چندان گریه نه میکردند زیرا که هنوز در مذمب را سخا و اعتقاد نبودند پس تعبیه را اختراع نمودند که شاید مردم اذیت شده مصائب حضرت سید الشهداء مثل م و موجب رقت قلب شود و لفظ تعبیه نیز معنی اختراع است و این تعبیه دراز منته سابقه بالاتفاق و مجربها همیشه و علماً را در جواز آن خلاف است و اکثر بر تحریم آن رفته اند و از جمله محرمین مرکز کوه ققائست و بنا هست و قطانت و زکات شیخ جعفر نجفی است و جمعی بسیار توقف کرده اند تا تهمته الا سلام در کتاب

در احوال شهید ثالث

سؤله و اجوبه اش در این مسئله توقف فرموده و مخفی نیز در مقام افتاء توقف داشته و آنچه مرا منطون
اینکه متوقفین بحسب دلیل مانعین میباشند و لیکن در مقام فتوی تجرتی بر تصرف در امر مصیبت امام حسین
نموده اند چنانچه از بعضی متوقفین همین قسم را مسموع شد و نادری از فقهاء رضوان الله علیه تجویز کرده
و میتوان این قول را حمل بر شد و ذم نمود مجملًا اقوی در نظر این احقر حرمت تعسبه و تشبیه است زیرا که تعسبه
از عبادات منسوخ است و همو محل الوفاق و اصل اصیل در عبادات ما و امیکه از شارع و لیلی رسد
حرمت و فساد است زیرا که عبادت توقیفی و توصیفی است و علیالافتاق پس باید دلیل بر جواز آن
اقامت نمود و مجوزین را دلیلی نیست جز سیر و آن مردود است باین مسئله سیره مستحذ شده است و در زمان
پیغمبر و ائمه نبوده و این قطعی است پس اعتباری باین سیره نخواهد بود و همچنین دلیل مجوزین عموم من کبی
اولیکه است و این دلیل علیل و برای غلیل مفید نیست زیرا که من یکی او یکی دو لفظ در آن است که با
بنا تا تک نمود یکی لفظ من می باشد و او دال بر عموم است اما عموم آن تصور بر ما بعد است که یکی و سخنان باشد پس عموم من
را مسلم داریم اما کلام در ابکی است و شکی نیست که ابکی فعل است و فعل بالاتفاق داخل در عمومات نیست بلکه دخل
در اطلاق است و این هم از جمله واضحات است که اطلاق در اخبار را انصراف بسوی افراد شایعه در زمان صدور
خطاب تعسبه اجماعاً نبوده و شیوع یا بجهت کثرت وجود است و یا بجهت کثرت استعمال و یا هر دو علی اختلاف
الاراء و تعبیه در آن زمان نه کثرت استعمال داشته و نه کثرت وجود بلکه هیچ وجود نداشته و آنچه در آن زمان موجود بود
نواح بود یعنی نوحه که باین نحو کسی از دنیا میرفت نوحه کر می آوردند و آنما طایفه بودند از زنان و مردان که میان
مردان در مجلس مردان و زنان در مجلس زنان اشعار میخواندند و مناقب و مفاخر و اوصاف امینت را میگفتند و
میخواندند و حاضران میگریستند و آنها اجرت میگریفتند و میرفتند چنانکه فقهاء در کتاب مستاجرات نواح را عنوان
نموده اند پس مراد از گریاندن بآن نوحه است که در آن زمان میگریانید چنانکه در این زمان چنین میکنند با اینکه حدیث
من یکی از اخبار صناعات و منجر شهرت است و شهرت بالنسبه تعسبه بر فرض دلالتش تحقق نیافته و اما تسامح در
در اوله سنن پس آن نیز در تعسبه جریان ندارد زیرا که حدیثی در باب تعسبه ورود نیافته که اگر ضعیف باشد بقا
تسامح عمل کنیم کبی نیز هیچ دلالت بر تعسبه ندارد اما تسامح در سنن این حدیث کنیم و این فقیر رساله مفروضه در حرمت
تعسبه تالیف کرده ام و زمان تالیف آن در کمتر از یک روز بوده و در جواب از تسامح نیز میگوینم و بچی دیگر که تسامح در
جانیت که بغیر از احتمال تشریح احتمال حرمت ذاتیه در آن شنی نباشد و در اینجا احتمال حرمت ذاتیه میرود و اخوان
آقای در پنجمی در کتاب کسیر العبادات و اسرار الشهادات تعسبه را جائز دانسته و اوله در آن باب اقامه نموده
این فقیر با خانه کلید و پیمان ضعیف در کتاب کلید دلیل آن فاضل جلیل نسبیل را بر وجه جمیل علیل و بر این

آمدند مت‌السببانی و مثله الارکان ساقیم هرگاه تفصیل را خواهد بدانجا رجوع کند
 و اما حکایت خواب پس سنبده آنرا اگر قطع بکلم الله واقع شد با او
 سختی آرم والا خواب اجماعاً از اوله نیست و از جناب شهید ثالث سوال میکردند که حاجی ملا محمد صالح مجتهد است یا نه
 در جواب میفرمود که مجتهد است ولیکن کودن و قلیل الادراک است و از جمله بدایع و قایع واقعه تکفیر شیخ احمد است
 و اول کسیکه او را تکفیر کرده جناب شهید ثالث بود تفصیل این مقال اینکه شیخ احمد از شاگردان بحر العلوم آقا سید
 مهدی طباطبائی و فقها و فضلاء دیگر بوده و از جمعی کثیر از فقها اجازه داشته و حاجی محمد ابراهیم کلباسی طباطبائی
 رسمه اجازه از شیخ گرفته و در کتاب اشارات الاصول در مجلد ثانی در آخر سباحث اخبار شیخ اجازه خود
 مذکور داشته و از جمله آنها شیخ احمد احسانی را شمرده توصیف زیاد از او نموده و شیخ احمد هر زمانیکه وارد صفهان
 میشد در خانه حاجی کلباسی منزل میکرد و در مسجد حکیم که مسجد حاجی بود نماز میکرد و حاجی نیز اقتدا میکرد اما مرحوم
 حاجی سید محمد باقر حجه الاسلام به پنج علما، دیگر از انعام شیخ احمد را احترام نمیکرد و مانند استقبال و مشایعت
 و سخنان و شیخ احمد در بحرین کتابخانه ابن جمهور احسانی بدست او آمد و در کتاب او مطالعه میکرد و در اکثر اوقات
 با او هم‌مذهب است و ابن جمهور صاحب مجلس است و شیخ احمد مباحث بود و زیاد در بر او امر ریاضت می‌کشید و کند
 زیاد میخورد بدین سبب حافظ اش زیاد بود و تالیفات بسیار داشت مانند شرح زیارت جامعه کبیره در
 چهار مجلد و اجوبه المسائل و شرح عرش ملا صدیقی و شرح تبصره علامه و فواید و شرح فواید مصر و دست
 که چون فواید شیخ احمد را با صفهان آوردند بنظر اخوند ملا علی نوری که استاد و والد مؤلف کتاب سنت
 بسیار اذعان بغنم و فطانت شیخ کرد و چون شرح فواید او را با صفهان آوردند اعتقاد و اخوند مبدل شد و
 میگفت که من از فواید شیخ مطالبی استفاده نموده بوم که شیخ خود با آن مطالب زبده بود و عبارات خود را
 معانی دیگر نموده در مناظره ملا اسمعیل و احد العین یا شیخ احمد وقتی شیخ با صفهان رفت
 ملا اسمعیل و احد العین که از تلامذه اخوند ملا علی بوده به مجلس شیخ رفت و در مسئله علم میان او و شیخ صحبت شد
 و ملا اسمعیل بر او غالب بود و ملا اسمعیل ارشد تلامذه اخوند ملا علی بوده و او را حواشی بر کتاب شوارق است
 و از اخوند ملا آقای حکیم قزوینی که او نیز از مشایخ تلامذه اخوند ملا علی و با والد مؤلف کتاب رفیع و صدیق
 بوده از ایشان شنیدیم که گفت شیخ احمد احسانی وقتی بقزوین آمد و در خانه حاجی ملا عبد الوهاب منزل کرد
 و روزها در مجلس خاص درس میگفت که هر کس مازون و در سخنان مجلس نبودند پس من از حاجی ملا عبد الوهاب
 توسط رخصت در حضور آن مجلس را خواستم حاجی به شیخ گفتند که اخوند بیگانه نیست بعد از حضور شیخ در مجلس
 میکرد پس من در مسئله علم ایرادی به شیخ کردم جوابی گفت که من آن جواب را چند حل نمودم یکی اینکه

طریق من مکاشفه و شهودست بزبان واستدلال و طریق شمار بر این و حکمت است نه مکاشفه و دوم اینکه مجلس
 اقتضا، تفصیل زیاد تر از این نه میکند و شیخ چون در اصفهان وارد بر حاجی کلباسی میشد قبل از ظهر در دم
 در مسجد حکیم می نشست و آلت ساعت و قطب و نحو آنها را در آنجا میگزاشت همین که اول ظهر میشد فوراً
 نیت نافله مینمود و تا بحراب رسیدن در بین راه رفتن چند رکعت را ادا می نمود پس بحراب میرسید
 بجای حاجی کلباسی نماز میکرد و حاجی هم با او اقتداء مینمود مجلاً اهتمام او در نافله و اول وقت زیاد و او این
 بود که بوصف در آید و راه تمام شیخ احسانی بنو اقل چنانکه حال مفضل مؤلف کتاب آقا سید ابوالقاسم
 بن سید محمد حسین که در این بلاد معروف بمقدس علی سبیل الاطلاق بوده و او از تلامذة شیخ احمد احسانی بود بر
 این فقیر حکایت داشت که در کرمانشاهان خانه در جو رخانه شیخ داشتم که پشت بام خانه من مشرف بر خانه
 او بود چند وقتی شیخ مریض شده بود که قدرت بر نماز ایستاده نداشت دیدم که ریسمانی به سمت او بخت
 بود و نماز نوافل را با فریضه ایستاده ادا میکرد و وقت قیام آن ریسمان را میگرفت و می ایستاد و آنرا
 که میداشت تا نوافل و فرایض را بجای می آورد - و در بعضی از از من شیخ را قروضی پیدا شده پس شاهزاده
 از اوده محمد علی میرزا به شیخ گفت که یکباب بهشت من بفروش من هزار تومان بگو میدهم که بقروض خود
 داده باشی پس شیخ یکباب بهشت با و فروخته و بخل خود و وثیقه نوشته و آنرا بجا تم خویش مختم ساخته
 شاهزاده داده و هزار تومان از او گرفته و قروض خود را پرداخته چنانکه آقا سید رضا فرزند آقا سید مهدی بحر
 العلوم زمانی مقروض شده از نجف بکرمانشاهان آمد و درخواست وجه نمود شاهزاده محمد علی میرزا گفت
 که یکباب بهشت من بفروش بگو من هزار تومان سید گفت از کجا که من مالک آن باشم گفت که تو قیام
 و این باب نوشته علماء کر بلا و نجف آنرا مختم کنند من قبول دارم و از خدا تعالی آنرا خواهم گرفت
 پس سید چنین کرد و هزار تومان گرفت و شاهزاده در زمان وفات وصیت کرد که هر دو قبالة در میان
 کفن او گذاشتند و البته حق تعالی خواهد با و عطا فرمود و چون شیخ احد ادعاء آن مینمود که من در هر
 علم آگاهی دارم شخصی از او سوال کرد که شما در کیمیا اطلاع دارید یا نه شیخ گفت که بلی من علم کیمیا میدهم
 آن شخص گفت بعد از اینکه شما در کیمیا سر رشته دارید چرا بهشت شاهزاده میفروشید و قروض خود را
 ادا میکنید چرا کیمیا عمل نه میکنید و قروض خود را ادا نه میکنید شیخ گفت که من علم کیمیا دارم اما عمل
 آن را ندارم آن سائل گفت که چگونه میشود علم آنرا داشته باشید و عمل آنرا نداشته باشید شیخ گفت
 که در این استبعادی نیست چه من علم طی الارض را دارم که باین نحو مردم است پس عباسی خود
 را جمع کرد و بعد بیک دفعه باز نمود و گفت که طی الارض به همین قسم است اما عمل آنرا ندارم مجلاً شیخ احمد در

بسیاری از مواضع از تالیفات خود خصوصاً شرح زیارت جامعه میگوید سمعت عن الصادق و در بعضی از مواضع میگوید سمعت عنده مشافهت و مرادش این نیست که در بیداری از معصوم شنیدیم بلکه مرادش که در رساله علیّه نوشته است و آن رساله بخاطر حرم و اله ماجدم در نزد من است و در آن رساله گفته که من در اوایل بر ریاضت اشتغال داشته‌ام پس شبی در عالم خواب دیدم که دو از ده امام در یک جامع بوده اند پس من متوسل و متشبث بذیل حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام شدم و عرض نمودم که چیزی مرا تعلیم کنسید که هر وقت که مرا مشکلی روی دهد بخوانم و یکی از شماره در خواب پسینم و آن مشکل را سوال کنم تا آنخلال حاصل آید آنجا این اشعار را فرمود که بخوان **س کن من امورک معرضاً و کل الامور الی القضاء و فکر تجالس المصنیق** و **ربما نساق القضاء و لرب امر متعب و لکن فی عواقب رضا و الله یفعل ما یشاء و فلا کن متعزضاً و الله عودک اخیل و نفس علی ما قدمنی پس آنجا ولایتیاب از این قافیه و از این بحر از شعر عدول فرمود به بحر کوفیه و قافیه دیگر و فرمود **رب امر صاقت النفس و جاها من قبل الله فرج لا تکن من وجه روح آیسار بما قد فرجت ملک البرج بینا المزکیب و نف جانة الله بروج و فرج و پس بیدار شدم و بعضی از این اشعار را فرمودش کردم بار دیگر بخواب رفتم باز همان مجسم و همان امان را در خواب دیدم و این ابیات را فرمودند تا اینکه آنها را ضبط و حفظ نمودم پس بیدار شدم و باین ابیات مداومت نمودم و مواظب بودم تا اینکه از تاثیر ربانی و الهام یزدانی دانستم که مراد آن حضرت محض مداومت در قرائت الفاظ این اشعار نیست بلکه باید مضامین سمیت مشامین این ابیات متخلق و متمم و متصف گردید پس جهد و سعی خود را مبذول داشتم و همت گماشتم و خود را بمسئله لیل این اقا و پل خیریت دلیل هدایت سبیل متخلق و مذعن و معتقد ساختم و هر زمانیکه یکی از امامان قصد میکردم در عالم رویا بیدار او مشرف میکشتم و عل عویصات مسائل از ایشان مینمودم تا آنکه مرا گزار بپایان عجم افتاد و با حکام و ملوک آن بلوک معاش شد و اعت بار بالبه و اقمشه و اطعمه و اشربه و مساکن ایشان نمودم پس آن حالت اولی از من مملوک گشت و الحال کتر ائمه را در خواب می بینم و تحقیق خوارق و عادات از محقق و مبطل و مؤلفان این کتاب از حاجی سید کاظم شنیدیم که استادش شیخ احمد چهل پنهان ریاضت کشید تا بدایح و منایح عالییه رسید و شیخ از اهل احسان بخرین بود و چند می در یزدان قاصد داشت پس به کرمانشاه آمد و محمد علی میرزا بهر سالی به مقصد تومان با و میداد پس بکر بلا متوطن شد و پسرش شیخ علی که فاضل بود در کرمانشاه بجای او بود و دیدیم ذاکر و تفکر بود و حکم نمیکرد غالباً در علم اصول و فروع و حدیث و اصول کافی و استبصار را درس میگفت و در کربلا و انزه هندی کشیده مؤلف این کتاب گوید که خوارق عادات از محقق و مبطل امکان صدور دارد پس خارق از جماعت صوفیه خدایم الله اگر صادر شود نباید انکار نمود و نباید آن را دلیل بر****

و بیوست و رطوبت یونانیو ماسته میکند از برای اشراق و تصرف نفس در او پس اول نبات میشود و بعد
 نبات شدن حیوان طعام میشود و در مزاج حیوانی استعدادی برای اشراق نفس در او حاصل میشود و از آن
 پس آن حیوان غذای انسان می شود و از آن غذا مزاجی حاصل میشود که با انواع تربیت و تصفیات بعمل
 بینی و نطفه میشود و در قرار مکین صلب قرار می گیرد و از اینجا است که می بینی که هر حیوانی که صانع شرع اهل
 گوشت او را حلال نموده است نبات و گیاه خوار است برای اینکه سیر و مراتب حاصل آید و بعد از
 کامل برای افاشه نفس حاصل گردد پس از جماد به نبات و از آنجا بچون و از حیوان با انسان و هر حیوانی که
 درنده و گوشت خوار است او را حرام فرموده زیرا که برای او سیر در نباتیت نیست و یا اندک است
 و از اینجا است که شارع مقدس گوشت خوردن را مستحب دانسته است فلذا فرمود من از دنیا می شناسم چیزی را احتیاً
 کردم گوشت و زن و طیب چنانکه در بعضی از اخبار است و یا نماز چنانکه بدل طیب در اخبار دیگر است و با جمله ترک
 گوشت خوردن امری ندانسته است خصوصاً تا چهل روز چونکه تاثیر هر چیز در مزاج انسان تا چهل روز باقی میماند
 و بعد از چهل روز با کلیه زایل میشود و در زمانیکه اثر گوشت زایل شد از مزاج انسان زایل شد حیوانی که مقدس
 و مقوم نفس و مزاج انسانی است و از انسانیت دور میشود و اشخاص صلیک در یک ربعین نمی خوردند ^{حلال}
 ایشان آن است که خود را از حیوانیت دور نمایند شاید که راه یابند بعالم ملکوت ملکی و نفهمیده اند که از عالم
 انسانیت که جامع ملک حیوانی و ملکوت ملکی است دور میشوند خاصیت انسانیت از ایشان زایل میشود
 هر چند که خاصیتی می بخشند و بعالم ملکوت نمی بجا می توانند که راهی پیدا کنند لیکن کمال آن است که در عالم
 انسانیت راه ملکوت تا مقرب درگاه ایزد تعالی شوند و از اینجا است که در شریعت ختم انبیا صلو الله علیه
 سلام رهبانیت ممنوع است بلکه باید با این عوائق و علایق راهی بنجد پیدا کرد که این افضل است و این
 ثابت است که علماً شرع نبوتی از این قسم نیست منع نموده بلکه از کار محموده باین کیفیات خاصه در شرع
 ورود نیافته با اینکه ایشان بواقع و انا تر بودند و غرض پیغمبر و ائمه تکمیل است قطعاً منت و نخل در تکمیل در
تکلیف در بطلان ریاضت صوفیه خدا لهم الله تعالی فرموده
 ولذا از ائمه اطهار علیهم السلام الله الملك ایچا در خدمت و قبح و طعن و لعن تبری صوفیان تب روزگار هزار و
 شش صد حدیث عز اصدا یافته و شیخ حراملی در کتابی آن اخبار را جمع فرموده بلکه بطلان مذہب و مشرب ایشان بجا
 بلکه ضروری مذہب نامحیه است و از جمله بر این بر اینکه ریاضات صوفیه بر طبق واقع نیست آن است که در باب کشف
 و شهود را بایکدیگر در اعتقادات و احکام عقلیه و شرعیه خلاف و شقاق و اختلاف است پس بعضی از باب کشف
 وجود را اصل میدانند و بعضی ماهیت را اصل دانسته اند و بعضی بوجدت وجود رفته اند و برخی بر خلاف آن

و بعضی از ارباب مکاشفه سنی و بعضی شیعه چنانکه محی الدین عربی که از ارباب مکاشفه سنی است و اخوند ملا صدیقی که او نیز از ارباب کشف و شهود است و شیعه است و ایضا غالباً بکنه یکسر بجهت ریاضت بدن و قوی در تحصیل صنعت و انکلام است ازین جهت خیال های واهی سست می نماید.

در مناظره مؤلف کتاب با ملا ابوطالب لواسانی جفاری رحمه الله

مؤلف این کتاب در سنواتیکه در دارالسلطنه اصفهان تحصیل اشتغال داشتیم و آن بعد از مراجعت از صحبت با و پس طالب آن بودم که در هر علم فی الجمله آگاهی بهم رسانم و اساتید هر علم را بجهت ما اینکه طالب علم خیر شدیم شیخ عزیز ناهمی در محله پیدا آباد بود که در رمل و علم و اعداد و جفر فی الجمله آگاهی داشت لیکن هیچیک را تمام ندیده پس بعضی از اصطلاحات علوم خود را بمن گفت و مراد جفر دلالت کرد بملا ابوطالب لواسانی که در مدرسه نیمه اول از زمان شباب ناشیب سکنی داشت و در جفر از مشایخ و مسلمین آن دیار و در غایت هشتمار و باوالدی با جدم آشنائی داشته از او درخواست آن کردم که قواعد جفر خود را بمن تعلیم نماید در جواب گفت که هرگز ریاضت کشیده نگفتم نه گفت تعلم این علم بی ریاضت صورت حصول نمی یابد و در سابق ایام به کسی که ریاضت نه کشیده بود تعلیم کردم و محتاج شده گفتم که ریاضت بزاج سازگار نیست و موجب امراض است گفت در وقت تو غلی آمده که من از جفر سوال کنم اگر جواب آمد بشما تعلیم کنم بی ریاضت و الا فلا پس در وقت موعده بنزد او رفتم و تسبیحی که سوال کرده بود که بفلان کس تنگانی جفر تعلیم کنم جواب استخراج کرده بود که بغیر اهل ریاضت هیچ کس نکو پس بمن گفت که ریاضت مرکب شونا تر تعلیم کنم گفتم که مراد از ریاضت اگر شرعی است مضایقه از آن ندارم که تا حال بعلم نیامد از این پس خواهیم بیا آورد و اگر ریاضت صوفیه است من آنرا مشروع نمیدانم اول با من در مشروعیت آن مناظره کنید و مراجع سازید از آن پس مضایقه ندارم عجب تر اینکه در همان اوقات میرزا ابراهیم نام مستوفی اصفهان بنزد او مراد می نمود و تعلم جفر از او میکرد با اینکه از اهل دیوان و البسه و اغذیه و اطعمه و اشربه و امکته اش غالباً از حرام بود با اینکه من از بدو تکلیف تا آن آوان در مدرسه در خدمت علماء اعیان تحصیل اشتغال داشتم و من از اهل ریاضت نبودم و میرزا ابراهیم مستوفی از اهل آن بوده و لیکن حضرت قادر متعال همان قاعده ملا ابوطالب لواسانی را بوسایط چند بمن تعلیم فرمود و رساله در علم جفر هشتم

در مناظره شهبه ثالث با شیخ احمد احسانی

و شیخ احمد جمع میان قواعد شرح و حکمت نمود و معقول را با اعتقاد خوباً منقول برابر ساخت لهذا محل طبع و تکثیر شد چه در اکثر قواعد معقول تطبیق آن ظواهر شرعی امکان ندارد ای شیخ احمد سر آمد اهل زمان شد و مسلم کل بود و لیکن در نزد حکما و قس نداشته و ایشان چندان معتقد بفضیلت و معقول دانی شیخ نبودند و نسبت

و از آنخوند ملا علی قزوی سوال کردند که تفصیلت شیخ چگونه است گفت عامی صافی قمیری است شیخ احمد
 در بهر بلده مطلع و مجرب و سلطان عصر مرحوم فتحعلیشاه را با او نهایت خصوصیت بلکه سلطان از او سوالاتی نمود
 و او رساله در اجوبه آن اسوله نوشت و بهر بلده یکبار وارو میشد علماء آن بلد او را نهایت احترام و با او نمائند
 جماعت می نمودند تا در واقعه آخردار و قزوین شد و در خانه مرحوم حاجی ملا عبدالوهاب اقامه نمودند و روز
 در مسجد جمعه نماز میکردند و علماء قزوین همه حاضر میشدند و اقامه می نمودند و حاجی ملا عبدالوهاب از مریدان
 شیخ بوده و با عقاد قوه غور و حقیقت اعتقادات شیخ نداشت پس شیخ احمد بیازدید علماء قزوین میرفت و
 علماء بهراه او بودند روزی بیازدید شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی رفتند پس از طی تعارفات مرسومه شهید از
 شیخ سوال کردند که در معاد مذہب شما و ملاصدری یکی است شیخ گفت چنین نیست و مذہب من و رای مذہب
 ملاصدری است شهید برادر کوچکش حاجی ملا علی گفت برودر کتابخانه من دشواهد بر بوسیله ملاصدری در فلان
 موضعت او را ببیند و حاجی ملا علی چون از ملائذ شیخ احمد بود مسأله و مسأله در احضار شواهد بر بوسیله نمود
 شهید ثالث شیخ گفت که اکنون نزاع نمیکنم که مذہب شما و ملاصدری در معاد یکی است لیکن شما بگوئید که مذہب
 شما در معاد چیست شیخ گفت که من معاد در معاد را جسم هورقلیاتی میدانم و آن در همین بدن عنصری است مانند
 شیخ در سنگ شهید فرمود که بدن هورقلیاتی غیر بدن عنصری است و ضروری دین اسلام است که در روز
 قیامت همین بدن عنصری عود میکند نه بدن هورقلیاتی شیخ گفت که مراد من همین بدن است بالجمله هنگامه
 مناظره در میان ایشان گرم شد پس یکی از ملائذ شیخ که از اهل ترکستان بود با شهید در مقام مجادله برآمد و سخن
 مجادله بود نه استکشاف حق شهید سکوت نمود پس از آنجا برخاستند و جستجی مبدل با فراق و وفات
 مبدل به شفاق شد در آن روز شیخ چون به مسجد برای نماز جماعت رفت علماء کسی به همراه او نرفت و در مسجد
 حضور بهم نرسانید مگر حاجی ملا عبدالوهاب پس حاجی ملا عبدالوهاب از شیخ احمد خواہش نمود که رساله در معاد
 و اعاده بدن عنصری تالیف نمائید تا رفع شبه شود شیخ رساله نوشت ثمری نه بخشید و مهمته تکفیر شیخ در قزوین
 شیوع یافت و آن رساله در اجوبه المسائل شیخ جمع شده و در دارالطباعة منطبع گردید چون هنگامه تکفیر شیخ
 گرم شد و شیخ مرد معروف مسلمی بود حاکم شهر شاهزاده رکن الدوله علی نقی میرزا بود بجهت رفع بذامی خود
 که در قزوین چنین هنگامه شده و السببه خوش آیند پادشاه نخواهد بود لہذا خواست که شفاق را بوفات
 مبدل سازد پس علماء را در شبی از شبها ضیافت نمود و شهید و شیخ را نیز دعوت کرد و در زمان حضور مجلس
 شیخ احمد مصدر بود بعد از شهید نشست امامیان خود و شیخ فاصله قرار داد چون خوان ترتیب دادند
 برای شهید و شیخ یکخوان گزاشتند شهید در آن خوان شریک نشد و آن خوان که پس از او گزاشتند شیخ